

گفتند ابتدایی زیربنایی است

سال‌ها قبل بخشی را با عنوان «پرونده» در مجله ترتیب دادیم تا اخبار و مسائل تعلیم و تربیت دوره‌ی ابتدایی را به‌طور ویژه بررسی کنیم. در صفحه‌های پرونده، معمولاً تجربه‌ها، خبرها، گفت‌وگوها و گزارش‌هایی از تلاش‌های آموزگاران، کارشناسان و مدیران دبستان‌های استان‌ها، شهرها و روستاهای کشورمان را منعکس می‌کنیم.

این شماره ویژه‌ی استان خراسان جنوبی است و به همت و تلاش همکار خوبمان آقای محمد دشتی گردآوری و تهیه شده است. از دقت و تلاش عکاس مجله، آقای رضا معتمدی، هم تشکر می‌کنیم.

بخش‌هایی که در این پرونده خواهید خواند، عبارات‌اند از:

گزارش: قدر آموزگاران دلسوز و توانمند را بدانیم

گزارش: تبعید به بهشت! تجربه‌ی زیسته‌ی دو آموزگار موفق در «دبستان عشایری نهضت امیرآباد سرچشمه»

گفت‌وگو: مدرسه را با مشارکت همه جانبه‌ی اولیا اداره می‌کنیم

گفت‌وگو: معلم یعنی روشنی

گفت‌وگو: غفلت نکنیم! از ظرفیت تجربه و توانمندی آموزگاران

قدر آموزگاران دلسوز و توانمند را بدانیم

نشست صمیمی معاون آموزش ابتدایی اداره‌ی کل آموزش و پرورش استان خراسان جنوبی با آموزگاران، کارشناسان و مدیران دبستان‌ها

اشاره

تعامل با آموزگاران، مدیران مدرسه‌های ابتدایی و کارشناسان حوزه‌ی آموزش ابتدایی در استان‌های کشور از جمله شیوه‌های خوبی است که مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی پیگیری می‌کند. مجله‌های رشد می‌توانند به‌عنوان رسانه‌هایی فراگیر، نظرها، پیشنهادهای و صحبت‌های کارشناسی و حرفه‌ای این عزیزان را در سرتاسر کشور انعکاس دهند. گزارش جلسه‌ای که به همین منظور و در سفر خبرنگار مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی به استان خراسان جنوبی برگزار شد، تقدیم خوانندگان عزیز می‌شود.

محمد زمانی، معاون آموزش ابتدایی، گفتمان‌سازی برای برقراری عدالت آموزشی، دغدغه‌ای فراموش نشدنی است

با حضور همکاران در این جلسه فرصتی پیش آمده است که بتوانیم گفت‌وگویی در کنار هم داشته باشیم و گزارش آن در مجله‌ی ارزشمند رشد آموزش ابتدایی درج شود تا مخاطبان مجله با مسائل و موضوعات مطرح در استان خراسان جنوبی، از نگاه جمعی از کارشناسان و مدیران مدرسه‌های



شهرستان آشنا شوند.

در حوزه‌ی آموزش ابتدایی آن قدر حرف و سخن برای گفتن داریم که خواهی نخواهی یاد بزرگانی مثل **دکتر غلامحسین شکوهی** به ذهن متبادر می‌شود. به حرمت این ساعت مقدس و جلسه‌ی خیرخواهانه‌ای که برای آموزش و پرورش و کمک به فرزندان این آب و خاک تشکیل شده است، امیدواریم روح آن بزرگوار از این گونه محافل و مجالس شاد و بهره‌مند باشد.

باید تأکید کنیم، نگاه ما باید براساس اسناد بالادستی و به‌خصوص سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و مصوبات شورای عالی





اما متأسفانه همه‌ی مدیران ما حضور در کلاس درس و تعقیب عینی مسائل آموزشی و تربیتی را به طور منظم و مستمر در برنامه‌ی کاری خود ندارند، و این نکته‌ی مهمی است که باید به آن به‌عنوان یک آسیب توجه شود.

شاید دلیل آن هم انبوه کارهای تدارکاتی و خدماتی و حاشیه‌ای باشد که مدیران ما را گرفتار و از کار و مسئولیت اصلی خودشان غافل می‌کند.

یک بخش از مشکلات این حوزه ساختاری هستند و بخش دیگر سازمانی. بخش سوم هم مسائل آموزشی است. البته من اعتقاد دارم برای همه‌ی این اشکالات راه‌حلهایی وجود دارد. برای مثال، می‌توانیم در بخش ساختاری، فرایند توزیع کتاب درسی را از عهده‌ی مدرسه برداریم، چون این موضوع مدیر مدرسه را در شه‌یورماه، که بهترین موقع برای برنامه‌ریزی و تدارک آغاز سال تحصیلی و بدترین زمان برای کارهای حاشیه‌ای است، واقعاً گرفتار می‌کند.

بخش مهم‌تر عرایضم به مسئله‌ی آموزش مربوط است. بخشی از موضوعات به آموزش معلمان برمی‌گردد و قسمتی از موضوعات هم شامل آموزش والدین می‌شود.

در برنامه‌های آموزشی، برخی برنامه‌ها مثل طرح «ارتقای آموزش قرآن» که در قالب طرح بود، به برنامه‌ی آموزش قرآن تبدیل شد که کار خیلی موفقی بود.

در همین جهت، ما در کلاس سوم دانش‌آموزانی داریم که قادرند مصحف شریف را به راحتی بخوانند. اما در برخی درس‌ها، مثل ریاضی، فارسی و حتی هنر، بخش‌های مغفولی وجود دارند که البته دلایل خود را دارند مثلاً در زمینه‌ی ریاضی، بسیاری از معلمان ما مدل‌های آموزشی کسر را بلد نیستند و این به آسیب‌شناسی و توجه بیشتری نیاز دارد.

در این زمینه می‌توان به برخی انتظارات از مجله‌های رشد هم اشاره کرد. من خوشبختانه تعداد زیادی از این مجله‌ها را دریافت و مطالعه می‌کنم و در مطالعه‌ای که روی مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی انجام داده‌ام، در طول دو سال اخیر، در زمینه‌ی مدل‌های آموزشی کسر (که درخصوص آن صحبت شد) مطلبی در مجله درج نشده است یا در خصوص هشت راهبردی که کتاب‌ها بر اساس آن‌ها تدوین می‌شوند، حداقل در یک سال اخیر، مطلبی به چشمم نخورده است و نکته‌ی مهم این است که ما به‌عنوان معلم این توانایی را داریم که در همین زمینه‌ی کسر، مطالبی را به زبان قابل فهم معلمان در مجله‌های رشد ارائه دهیم و تا حدودی در رفع این اشکالات بکوشیم.

آموزش و پرورش و سایر اسناد و اساسنامه‌های ابلاغی باشد. توجه به رشد متوازن و عنایت به تمامی شش‌ساحت مطرح شده در سند تحول بنیادین آموزش و پرورش، تقاضای اکید ماست. گرچه این مباحث جدید نیستند. و تنها در ادبیات امروزی آموزش و پرورش با زبانی دیگر مطرح شده‌اند و در واقع همان اهداف اساسی آموزش و پرورش هستند که همواره مورد نظر و تأکید بزرگان بوده‌اند. ما امیدواریم به شرایط و روزی برسیم که زیرساخت‌ها به گونه‌ای آماده و فراهم شود که بتوانیم خیلی راحت این رشد و توسعه‌ی متوازن را محقق کنیم.

می‌خواهم این را عرض کنم که خروجی و حاصل آموزش و پرورش باید از رهگذر ارزیابی شاخص‌های کیفی آموزشی و تربیتی دوره ابتدایی و پیش‌دبستانی و نه کنکور به دست آید.

در ادامه، صحبت‌هایم را به صورت محورهای مشخص و تیتروار عرض می‌کنم. امیدواریم فرصت و فراغتی ایجاد شود و بتوانیم در خصوص این موضوعات مفصل‌تر و با دقت و نگاه دقیق‌تری بحث و گفت‌وگو کنیم.

- توجه داشته باشیم که **نگاه نظام‌مند** به پیکره‌ی موجود زنده یا کودک، موجبات رشد و نمو دانش‌آموزان را فراهم می‌کند و غفلت از این موضوع ممکن است آسیب‌زا و مشکل‌آفرین باشد.

- توجه به **تکالیف مهارت محور** که به لطف الهی در دستور کار قرار دارد، بسیار تأکید می‌شود، چون امروزه در حوزه‌ی مطالعات درسی، چاپ و تدوین کتاب و ارائه‌ی محتوای مکتوب چندان هنر نیست. به همین دلیل هم تکالیف مهارت محور بسیار مهم و در فرایند آموزش و یادگیری خیلی تأثیرگذارند.

- **گفتمان سازی** برای برقراری **عدالت آموزشی** برای ما بحث و دغدغه‌ای خیلی مهم و فراموش نشدنی است و ما واقعاً به دنبال برقراری عدالت آموزشی در شکل واقعی آن هستیم.

- اولیای دانش‌آموزان شرکای دلسوز و صمیمی فعالیت‌های یاددهی-یادگیری هستند. اگر خواهان موفقیت و رشد در آموزش و پرورش و مدرسه هستیم، باید آگاه‌سازی و توانمندسازی اولیا و بهره‌مندی از مشارکت آنان به دقت و سرعت در دستور کار همه‌ی همکاران خوب ما قرار گیرد و عملیاتی شود.

- تغییر مسیر از حافظه‌محوری به **یادگیری عملی** باید در برنامه‌ها گنجانده شود.

مهدی حسنی، مدیر دبستان دارالعلوم از مشکلات ساختاری، آموزشی آموزش و پرورش غفلت نکنیم

خوشوقتیم که از مدت ۲۸ سال خدمت در آموزش و پرورش، مدت ۲۵ سال آن را در حوزه‌ی آموزش ابتدایی در دبستان سپری کرده‌ام.

حسن احترامی، مدیر دبستان دکتر شکوهی برای تربیت و آموزش دانش‌آموزان، این اعجوبه‌های خلقت، باید متخصص‌ترین افراد را به کار بگیریم.

بنده این توفیق را داشته‌ام که در طول حدود ۳۳ سال خدمت در آموزش و پرورش، بیش از ۳۰ سال آن را در کنار و در خدمت بچه‌های عزیز باشم. دلیل آن هم عشق و علاقه‌ای بوده است که به دانش‌آموزان دارم.



آقای دکتر شکوهی می‌گفت: «من در شگفتم که برای تربیت و برای مربی و برای رشید شدن این اعجوبه‌ی خلقت، ما به هر اسبابی متوسل می‌شویم، در صورتی که برای رشید شدن و رشد این اعجوبه باید متخصص و معلم واقعی تربیت کنیم.» و شما شاهد هستید که این موضوع هنوز هم یکی از بزرگ‌ترین چالش‌های پیش روی ما در کل کشور است که به گوشه‌ای از جوانب آن اشاره‌ای خواهم کرد. موضوع به کارگیری معلمان حق‌التدریس، نسبت بی‌تعادل و معکوس خروج و ورود معلمان متخصص و آگاه به آموزش و پرورش و مسائلی از این قبیل، از جمله اقدامات و تصمیماتی هستند که قبل از هر اتفاقی دوره‌ی ابتدایی و آموزش ابتدایی را تحت‌تأثیر نتایج منفی و آسیب‌زای خود قرار خواهند داد و باید برای آن فکری شود. درباره‌ی اضافه شدن پایه‌ی ششم به دوره‌ی ابتدایی هم باید عنایت ویژه‌ای شود. گرچه بعدها مطرح شد که استان‌ها می‌توانند به سمت تفکیک این دوره برونند، اما در شهرستانی مثل بیرجند که به شدت کمبود فضای آموزشی داریم (و البته این مشکل در بسیاری از مناطق کشور وجود دارد)، مشکلاتی به وجود می‌آید. چون بچه‌های کلاس ششم به لحاظ سنی، عاطفی، جنسی و حتی قد و هیكل نسبتی با بچه‌های کلاس‌های اول و دوم ندارند و این موضوع می‌تواند به شدت آسیب‌زا و آسیب‌رسان باشد.

فاطمه ثقه‌الاسلامی، مدیر دبستان محدثه بخشی از مجله‌های رشد به بیان خاطرات و تجربه‌های زیسته‌ی معلمان کشور اختصاص پیدا کند

در زمینه‌ی چالش‌ها و مشکلات موجود در حوزه‌ی آموزش ابتدایی که برخی از این موضوعات ممکن است عمومیت داشته باشد و شامل بقیه‌ی دوره‌ها هم بشود، وجود بخش‌نامه‌های متعدد و متنوعی است که برخی از آن‌ها حتی موجب موازی کاری و انجام کارهای مشابه می‌شود و این تنوع و فراوانی وقت و انرژی زیادی را از مدیران مدرسه‌ها و بالتبع معلمان و دانش‌آموزان می‌گیرد. چالش و مشکل دیگر هم این است که برخی از انبوه این طرح‌ها

و برنامه‌های ابلاغی، آینده و چشم‌انداز روشن و اهداف مشخص ندارند. برای مثال، ما برنامه‌ای را با عنوان «برنامه‌ی ملی شهاب» (شناسایی و هدایت استعدادهای برتر) اجرا می‌کنیم، اما واقعاً نمی‌دانیم بعداً که بچه‌ها وارد دوره‌ی متوسطه می‌شوند، چه اتفاقی خواهد افتاد و سرنوشت آن همه فهرست‌واریسی (چک‌لیستی) که در مدرسه (از پایه‌ی چهارم ابتدایی) تهیه و ثبت می‌شود، چه خواهد شد؟



فاطمه ملک‌آبادی، مدیر آموزگار مجلات رشد از امتیازات و سرمایه‌های مهم آموزش و پرورش هستند

بنده هم از تشکیل این جلسه و همت همکارانم در مجلات رشد برای درج نظرهای همکارانم در استان‌ها و به‌خصوص استان خراسان جنوبی تشکر می‌کنم. من هم ۲۷ سال سابقه‌ی خدمت دارم.



همکاران نکات بسیار خوبی را مطرح کردند که امیدوارم صحبت‌های من تکرار آن‌ها نباشد. یک امتیاز و سرمایه‌ی مهم آموزش و پرورش ما که جای شکرگزاری دارد، وجود رسانه‌ی منطبق بر اهداف آموزشی و تربیتی، استاندارد و فراگیر به نام مجله‌های رشد است که به گمان من باید در این وزارتخانه و در بین معلمان استفاده و بهره‌ی بیشتری از آن به عمل آید. اما در کنار آن و با وجود حدود ۳۵ عنوان مجله‌ی رشد، ما برای اولیا و مربیان مجله‌ای نداریم که به نظرم جای آن خیلی خالی است همکاران خوب ما در سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی و دفتر انتشارات و فناوری آموزشی باید در زمینه‌ی تولید و انتشار مجله‌ی مستقل یا ضمیمه‌ی دیگر مجله‌های رشد با عنوان «رشد آموزش خانواده» برنامه‌ریزی و اقدام کنند. دلیل چنین پیشنهاد و درخواستی هم این است که مدیران ما در مدرسه‌ها وقت و زمان زیادی را صرف پاسخ به سؤالات و پرسش‌های پرتکرار اولیا می‌کنند. از طرف دیگر، خانواده‌ها برای هماهنگ کردن اولیا و مربیان با سیاست‌ها و اهداف آموزش و پرورش و دادن حداقل آگاهی‌های پایه در مورد تعلیم و تربیت، آموزش و پرورش، شناخت فرزندان و ضرورت همکاری خانه و مدرسه، به چنین رسانه و مجله‌ای نیاز دارند.

موضوع بعدی این است که ما در برخی کتاب‌های دوره‌ی دبستان درس‌هایی با عنوان درس آزاد داریم، و ای کاش این درس‌ها و

مشکلات قامتی را در دانش‌آموزان سبب شده است که باید به آن توجه شود و چون آینده و سلامتی کودکان ما را تهدید می‌کند، فکری برای آن بشود.

محمدعلی شاکری، رئیس اداره فناوری و گروه‌های آموزش ابتدایی مجله‌های رشد باید تکمیل‌کننده فرایند آموزش و ابزاری برای تکمیل دانش و دانش‌آموزان باشند

به نام خداوند مهربان و رحیم. بنده هم مدت ۲۸ سال سابقه خدمت دارم که می‌توانم بگویم تمام این مدت در خدمت دانش‌آموزان عزیز دوره‌ی ابتدایی سپری شده است. این توفیق را هم پیدا کرده‌ام که به‌عنوان نماینده‌ی مجله‌های رشد، در استان خراسان جنوبی انجام وظیفه کنم. از همکاران خوب خودم، به‌خصوص در مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی که این فرصت را فراهم کرده‌اند تا ما هم سهمی در محتوای این مجله داشته باشیم و استان خراسان جنوبی را در حد مقدرات به همکاران خود در سرتاسر کشور معرفی کنیم، سپاسگزارم.



خوشبختانه ما در مدرسه‌های خودمان تجربه‌های آموزشی زیسته و موفق فراوانی داریم که قابلیت انعکاس در مجله‌های رشد را دارند و امیدواریم فرصت‌هایی اندیشیده و به استان‌ها اختصاص یابند که این تجربه‌ها که از یک سو حاصل سال‌ها کار و اندیشه و تفکر و خلاقیت است و از سوی دیگر می‌تواند مورد استفاده همکاران قرار گیرد، در مجله‌های مفید و خوب رشد، مورد استفاده‌ی همگان قرار گیرند.

ما در کتاب‌های درسی از روش‌های تدریس گروهی، فعال و مشارکتی زیاد نام برده‌ایم و همکاران جمع حاضر هم با آن آشنا هستند، اما به‌عنوان کسی که در گروه‌های آموزشی فعال است، عرض می‌کنم که این روش‌ها را در حوزة تدریس همکاران خودمان کمتر شاهدیم. معمولاً این روش‌ها کمتر از صفحات کتاب‌های درسی و دانشگاهی به کلاس درس و صحنه‌ی تدریس منتقل می‌شوند. در مرحله‌ی اجرا و عمل هم چندان به کار گرفته نمی‌شوند.

به نظر می‌رسد این امر موضوع خوبی است که مجله‌های رشد (به‌خصوص مجله‌های معلمان و مجله‌های تخصصی رشد) باید در حوزة محتوایی خاص خود به آن بپردازند و با بیان شیوه‌های مناسب این گونه از روش‌های تدریس، به کمک معلمان ما بیایند.

سرفصل‌های درسی در همه‌ی کتاب‌های دوره‌ی ابتدایی گنجانده شود. چون این درس‌ها به‌ای کاش‌ها و ایده‌های شخصی و حرفه‌ای معلم فرصت طرح می‌دهند و دست آموزگار را برای استفاده از خلاقیت‌های فردی و کلاسی دانش‌آموزان باز می‌گذارند و می‌توانند زمینه‌ای مناسب برای توسعه‌ی خلاقیت، استقلال فکری و پرورش استعدادها یا نیازهای بومی دانش‌آموزان باشند.

موضوع گنجانیدن طرح درس‌های تلفیقی در مجلات رشد موضوع مهمی است که می‌توان به آن پرداخت تا معلمان ما بتوانند در کلاس‌های چند پایه و مدرسه‌های بزرگ از آن استفاده کنند.

زینب عباسی، مدیر دبستان امیدهای انقلاب اسلامی بهره‌مندی کامل مخاطبان مجله‌های رشد و فراگیر شدن استفاده از این مجله‌ها، نیازمند طرحی جامع است

بنده هم مدت ۲۷ سال سابقه خدمت دارم که ۱۱ سال اول آن را در روستاهای نه‌بندان پشت سر گذاشته‌ام. ۱۴ سال در مدرسه‌های شاهد خدمت کرده‌ام و دو سالی هم هست که مدیریت دبستان امیدهای انقلاب اسلامی را بر عهده دارم.



به نظرم یکی از کارهای ارزشمند آموزش و پرورش که در همه‌ی سال‌های بعد از انقلاب اسلامی هم تداوم داشته است، چاپ و انتشار به موقع مجله‌های ارزشمند و مفید آموزشی رشد است. از نگاه من، این به موقع چاپ شدن و استمرار آن‌ها موضوع خیلی مهمی است که باید قدر دانسته شود. بالاخره بسیاری از مشکلاتی که در زمینه‌های مختلف وجود دارند و باعث تأخیر یا نامنظم شدن کارها می‌شوند، احتمالاً برای دست‌اندرکاران تولید این مجلات هم وجود داشته است.

اما این همت، تلاش و مراقبت بر تولید، توزیع و انتشار این مجلات، کار مهم و قابل تقدیری است که باید قدر دانسته شود و جای تحسین دارد.

در سال‌های اخیر تحولات و رشد زیادی را در خصوص مجله‌های آموزشی رشد شاهد بوده‌ایم که نشان می‌دهد علاوه بر مراقبت در استمرار چاپ و توزیع مجله‌ها (در بعد کمی) به محتوا و کیفیت و نیازهای رو به افزایش و مطالبات خاص مخاطبان مجله‌ها (بعد کیفی) هم به خوبی توجه شده است. با مروری کوتاه در سابقه‌ی این مجله‌ها می‌توان این رشد و بالندگی را شاهد بود. چون صحبت از چالش‌های جاری آموزش و پرورش هم هست، به نظرم قطع بزرگ کتاب‌ها و طراحی کیف‌های متناسب با آن‌ها و کم‌توجهی در طراحی آن،

تبعید به بهشت!

تجربه‌ی زیسته‌ی دو آموزگار موفق در
«دبستان عشایری نهضت امیرآباد سرچشمه»



اشاره

معلمی هنر است و اساساً بخشی از هنر و هنرمندی به گوهر وجودی انسان‌هایی وابسته است که به نوعی از دیگران متفاوت هستند. هنر معلمی نیز از این قاعده مستثنی نیست و زمانی بروز می‌کند که مشتاقان این شغل پرمخاطره تعریفی درست و واقعی از آن داشته باشند و در ضمن، بهای چنین اعتقاد و تعهدی را با وجود و سرمایه‌ی عمر خود بپردازند. این گزارش روایت دلدادگی **محمد خسروی**، مدیر آموزگار دبستان عشایری روستای سرچشمه (منطقه‌ی قاینات) و همکارش **محمد رضا نسایی** است که تمامی دوران خدمت خود را در این روستا گذرانده و تصمیم دارند تا رسیدن به دوران بازنشستگی در همین دبستان بمانند و به بچه‌ها خدمت کنند.

۲۳ سال قبل، در روز اول حضورشان حتی یک نفر از اهالی هم از آن‌ها استقبال نکرده است، اما امروز علاوه بر آموزگاری، تقریباً همه‌ی امور روستا را در دست دارند و علاوه بر ساختن مسجد، آرامستان، برق‌کشی منازل و ... مورد اعتماد و محل رجوع اهالی روستا هستند. در ابتدای این گزارش پای صحبت‌های مدیر آموزگار

احمد ملکی، رئیس اداره‌ی آموزش دوره‌ی دوم ابتدایی اداره کل
در تدوین و طراحی مجله‌های رشد همه‌ی سطوح و دوره‌های تحصیلی و نیازهای بومی استان‌ها در نظر گرفته شوند



به نام خدا. شاید همه‌ی حرف و صحبت من در همین شعر نهفته باشد که می‌گوید: «چه گویم نیست جان اولویت/ نپرداختیم به حرف مرجعیت/ که گفتند ابتدایی زیربنایی است/ مهم است، دانش و روح و هویت.»

راستش من هر گاه به تلاش و همت و سعی بلیغ همکارانم در استان خراسان جنوبی می‌اندیشم و امروز که پای صحبت‌های صریح و برخاسته از جان همکارانم نشستام، با خودم می‌گویم اگر همه‌ی این تلاش‌ها به بار بنشینند و بتوان این مشکلات را در حد کلان حل کرد، واقعاً چه اتفاق‌های خوبی در انتظار آموزش و پرورش و کشور اسلامی ایران خواهد بود!

نکته‌ای که به طور مشخص می‌خواهم در مورد مجله‌های رشد بیان کنم این است که اگر امروز والدینی در خصوص وضعیت تحصیلی فرزندان خود دغدغه دارند، حتماً به فکر درس و تکلیف فرزندان خود هستند. از زمانی که نظام تحصیلی جدید مستقر و محتواهای جدیدی تولید شد، خواه ناخواه نقش اولیا پررنگ‌تر شده است. با وجود نقدهایی که درباره‌ی ایجاد هزینه برای خانواده‌ها مطرح است، خوشبختانه مجله‌های رشد به هر تدبیری که هست وارد چرخه‌ی آموزش شده‌اند و پرداختن به نقش اولیا و تغییر نگرش آنان در همراهی با آموزش و پرورش از حاصل این اتفاقات است. من امیدوارم این رویکرد مهم در چاپ مجله‌های رشد بیش از پیش مورد توجه قرار گیرد.

به خصوص در حوزه‌ی عشایر، موضوعات و مشکلات فراوانی داریم که باید در مجله‌ها به مدرسه‌های عشایری هم بیشتر پرداخته شود. به نظرم، راهکار تحقق چنین اهدافی و پرداختن به همه‌ی نیازهای بومی، تنها اجرا و عملیاتی شدن سند تحول بنیادین آموزش و پرورش و اجرایی شدن اساسنامه‌ی مدرسه‌های عشایری است. این سند به خوبی تنظیم شده، اما بدان پرداخته نشده است.

پی‌نوشت

۱. خوشبختانه از مهرماه ۱۳۹۸، مجله‌ی رشد «آموزش خانواده» را ضمیمه‌ی رشد آموزش مشاور مدرسه، ویژه‌ی خانواده‌ها و مشاوران مدرسه‌ها منتشر کرد که دوره‌ی اول آن در ۶۴ صفحه به همراه این مجله توزیع شد.

مدرسه‌ی روستا محمد خسروی، نشسته‌ایم و سپس به سراغ بار همیشگی وی محمدرضا نسایی رفته‌ایم.

به تبعیدگاه خوش آمدید!



محمد خسروی، مدیر آموزگار دبستان عشایری روستای امیرآباد سرچشمه هستیم. این بخش قبلاً جزو منطقه‌ی خواف بود و از سال ۱۳۶۷ به منطقه‌ی قاینات ملحق شده است. سال ۱۳۷۶ که من و همکارم آقای نسایی به این منطقه آمدیم، منطقه‌ای بسیار محروم بود. همان اولین روز حضورمان، با حرف‌ها و خاطراتی همراه شد که هیچ‌گاه از ذهنمان پاک نخواهد شد. موضوع هم این بود که نیروهای پاسگاه انتظامی منطقه با صحبت‌هایی از ما استقبال کردند که توی دلمان خالی شد. آن زمان جاده‌ی منتهی به این روستا خاکی بود و ما با موتور آمده بودیم. وقتی به پاسگاه رسیدیم و گفتیم به‌عنوان آموزگار آمده‌ایم، بدون هیچ تعارفی به ما گفتند: «به تبعیدگاه خوش آمدید!» بعد از آن هم که وارد روستا شدیم، هیچ‌کس به استقبالمان نیامد. خودمان پسران پسران ساختمان قدیمی مدرسه را پیدا کردیم. واقعاً خسته شده بودیم و تشنگی داشت ما را از پای درمی‌آورد که بالله‌گویان وارد خانه‌ای شدیم. آن‌ها هم براساس همان رسوم عشایری و مهمان‌نوازی، پذیرای ما شدند. نزدیک ظهر، وقتی از ناهار صحبت شد، شنیدیم که می‌گفتند نگران نباشید، بالاخره لاستیک فرقون و تخم‌مرغی هست که بخورید. وقتی ناهار را آوردند و ما نان گرد، کلفت، سیاه و سفت همراه با غذای مرسوم (یعنی تخم‌مرغ) را دیدیم، فهمیدیم منظورشان از لاستیک فرقون چه بوده است.

روز ورود ما خاطره‌ای بود که بر تیر برق ثبت شد

البته همه‌ی خاطرات ما هم این‌گونه تلخ و سخت نیست. مثلاً جالب است بدانید، تاریخ ورود ما، یعنی ۷۶/۶/۲۶ روی تیر برقی که کنار دیوار مدرسه قرار دارد، حک شده است. انگار که اداره‌ی برق ناخودآگاه این حادثه‌ی تاریخی را برای ما به یادگار نگه داشته است؛ موضوعی که ما خودمان هم به‌طور اتفاقی و حدود دو سال بعد متوجه آن شدیم.

مدرسه‌ای که حتی یک برگ کاغذ سفید نداشت

ساختمان قدیمی دبستان که بین دو شهرستان خواف و قاین واقع شده، از سال ۱۳۶۴ بنا شده بود، ولی از همه‌ی امکانات محروم بود؛ به گونه‌ای که وقتی قصد داشتیم گزارش حضور خودمان را بنویسیم، یک برگ کاغذ در مدرسه پیدا نمی‌شد. ما در آن زمان با

مدرک دیپلم، شش سال در نهضت سوادآموزی سابقه‌ی کار داشتیم و در کلاس‌های شبانه یا در اردوگاه افاغنه (در شمس‌آباد بیرجند) در کلاس‌های ابتدایی تدریس کرده بودیم. ما این محرومیت‌ها را قبلاً در منطقه‌ی سریشه و در میان بیرجند تجربه کرده بودیم، اما با همه‌ی این اوضاع و احوال، حس کردیم با کار سختی و زمان‌بری روبه‌رو خواهیم بود. برای رفت‌وآمد هم خیلی مشکل داشتیم. مثلاً اگر موتورمان اشکالی پیدا می‌کرد، باید بعد از نماز صبح به کنار جاده می‌رفتیم و تا ظهر منتظر می‌ماندیم تا شاید وسیله‌ی نقلیه‌ای عبوری ما را به قاین و بیرجند ببرد. این‌جوری بگویم که تمامی دارایی و امکانات مدرسه در یک کمد سه کشوی خالی از هر امکاناتی خلاصه می‌شد.

شکستن تابو

با هر سختی و مشقتی که بود دبستان را برای بازگشایی آماده کردیم، ولی در همان روز اول عده‌ی زیادی از بچه‌ها به مدرسه نیامدند. قصد داشتیم جلسه‌ای با اولیای دانش‌آموزان بگذاریم که حتی یک نفر هم حاضر به حضور در جلسه نشد. حرفشان هم این بود که شما می‌خواهید جلسه‌ی انجمن بگذارید و از ما پول بگیرید! و ما هرچه می‌گفتیم قصدمان آشنایی با اولیای دانش‌آموزان است، باور نمی‌کردند.

خلاصه کار ما این شده بود که صبح‌ها برای آوردن دانش‌آموزان در خانه‌ها را بزیم و با سختی و مشقت زیاد کلاس‌ها را تشکیل دهیم. بالاخره با هر سختی و مشکلی که بود و با هزینه‌های شخصی خودمان مدرسه را سر پا کردیم و چون سرانه هم به مدرسه تعلق نمی‌گرفت، کارها خیلی به سختی پیش می‌رفت. مشکل دیگرمان هم این بود که روستاییان حاضر نبودند فرزندان دخترشان را به مدرسه بفرستند. البته با هر سختی که بود، آن‌ها را در دوره‌ی ابتدایی جذب کردیم، ولی به هیچ وجه حاضر نبودند دختران سن دوره‌ی راهنمایی خود را به مدرسه بفرستند. تا اینکه در سال ۱۳۷۹ یکی از دانش‌آموزان زرنگ و خوب ما به نام زینب ناروقه استعداد خیلی خوبی از خودش نشان داد. ما به پدر ایشان اعلام کردیم حاضریم همه‌ی هزینه‌های تحصیل و حتی پول بنزین موتورش را هم بدهیم تا فرزندش را برای ادامه‌ی تحصیل در دوره‌ی راهنمایی به قاین ببرد. خوشبختانه این دانش‌آموز سد نرفتن دختران به مدرسه را شکست. در حال حاضر این خانم مدرک کارشناسی ارشد خود را در رشته‌ی الهیات دریافت کرده است.

برای همه‌ی اهالی کلاس قرآن گذاشتیم

اگر بخواهم آماری ارائه کنم، باید بگویم زمان ورود ما همه‌ی اهالی روستا بی‌سواد بودند، اما با تلاش‌هایی که صورت گرفت، علاوه بر بچه‌ها، مردم روستا هم برای یادگیری زیر چتر حمایتی ما قرار

گرفتند. چون ما در روستا بیتوته می کردیم، از سال دوم برای همه‌ی اهالی روستا، در همه‌ی شب‌ها، کلاس قرآن گذاشتیم. جالب اینکه این کلاس‌ها در منطقه هم صدا کرده بود؛ به گونه‌ای که معلمان منطقه‌ی زیرکوه قاین (منطقه‌ی کریرزان و حاجی‌آباد) هم در این کلاس‌ها شرکت می کردند. این اتفاق در آن شرایط سخت و با محرومیت‌های فراوان، موفقیت بزرگی به حساب می آمد.

بعد از این اتفاقات و ارتباطی که با مردم برقرار کردیم، جلسات انجمن اولیا و مربیان کم کم پا گرفت و مردم بیش از پیش به سواد و درس خواندن روی آوردند.

شاگردان دیروز ما حالا معلم، دکتر، مهندس و روحانی شده‌اند

در حال حاضر، شاگردان ما که طی حدود ۲۳ سال گذشته موفق به تحصیل و رفتن به دوره‌های بالاتر و حتی عالی شده‌اند، حدود ۷۵ نفرند. ۲۰ نفر در سطح ابتدایی، ۱۵ نفر دیپلم، ۱۳ نفر فوق دیپلم، ۳۰ نفر لیسانس، ۵ نفر کارشناسی ارشد و یک نفر هم در سطح دکترا داریم. در ضمن سه نفر از دانش‌آموزان ما در حوزه‌های علمیه تحصیلات خود را ادامه داده‌اند. حضور دانش‌آموزان ما در حوزه‌های علمیه از این نظر حائز اهمیت است که به واسطه‌ی محرومیت منطقه، نیاز به حضور روحانیون خیلی احساس می شود. شغل مردم این روستا دام پروری است. آن‌ها با داشتن گوسفند و شتر امرامعاش می کنند. از مجموع ۲۴۸ نفر سکنه‌ی روستای امیرآباد سرچشمه، ۱۷۵ نفر آن‌ها باسواد هستند. ما ۶۰ دانش‌آموز داریم و در ضمن ۱۱۴ نفر هم شاغل هستند.

کلید و رمز موفقیت خودمان را جلب مشارکت مردم برای اداره‌ی مدرسه و روستا می دانیم

مهم‌ترین عامل و وسیله‌ی موفقیت ما بهره‌گیری از مشارکت اولیا در اداره‌ی امور مدرسه و اداره‌ی مدرسه به دست دانش‌آموزان است. نیروی سازمانی مدرسه فقط من و آقای نسایی هستیم و بقیه‌ی کارهای مدرسه، حتی پذیرایی و نظافت آن را، براساس یک برنامه‌ی مشارکتی، بر عهده‌ی بچه‌ها گذاشته‌ایم. شاید بتوانم بگویم که در این مدل، بچه‌ها در مدرسه به‌طور واقعی زندگی مشارکتی و مسئولانه‌ی را تجربه می کنند. اتفاقاً این مشارکت باعث احساس ارزشمندی و هویت آنان شده است. ما در یک خانواده‌ی کوچک مدرسه‌ای، در کنار یکدیگر، از با هم بودن و برای هم بودن لذت می بریم. هر ماه یک بار بچه‌ها را در همین طبیعت اطراف روستا به گردش علمی می بریم و از طبیعت زیبا لذت می بریم. دنیای اطرافمان را می شناسیم، نان می پزیم، سیب‌زمینی داغ درست می کنیم، چای می خوریم و درباره‌ی آنچه می بینیم با همدیگر صحبت می کنیم. البته ما ادای این کارها را در نمی آوریم. بچه‌ها

ممکن است سبب‌زمینی‌های خود را بسوزانند، نتوانند تخم مرغ را به خوبی بپزند و گرسنه بمانند. من به آن‌ها می گویم هیچ ابایی نداشته باشند، چون باید یاد بگیرند و بعد هم طعم با هم بودن و با هم زندگی کردن واقعی را به خوبی بچشند و برای زندگی آینده آماده شوند.

اهالی روستا آزمایشگاه و موزه‌ی مدرسه را بدون هیچ هزینه‌ای مجهز کرده‌اند

ما برای تجهیز آزمایشگاه و موزه‌ی مدرسه از اولیای بچه‌ها کمک می گیریم. آن‌ها چون سال‌ها در بیابان و طبیعت زندگی کرده‌اند، چیزهای زیادی در طبیعت سراغ دارند. آوردن پوست مار، دندان و فک روباه، انواع مار و عقرب‌های منطقه، تخم پرنده، سنگ‌نوشته‌های تاریخی، فسیل‌های ارزشمند بیابان‌های اطراف روستا و ده‌ها شیء ارزشمند و مدل‌های واقعی برای درس و بحث بچه‌ها، هدایایی هستند که اولیای دانش‌آموزان برای مدرسه و نگهداری در آزمایشگاه و موزه‌ی مدرسه به ما می‌رسانند.

بهشت همین جاست، اگر بتوانیم به بچه‌ها خدمت کنیم

شاید بتوان گفت در گام اول، این محرومیت و مظلومیت بچه‌ها بود که ۲۳ سال ما را در این روستا نگاه داشت؛ بچه‌هایی که ما عاشقشان شدیم و آن‌ها هم ما را دوست دارند و با هم مدرسه‌ی روستا را اداره می کنیم. در درجه‌ی دوم هم اعتماد مردم و سپردن کارهای روستا به معلمان و محرم دانستن آن‌ها ما را در این مدرسه و روستا نگاه داشت. تصمیم گرفته‌ایم تا پایان دوران خدمت خودمان که ۲ سال بیشتر از آن باقی نمانده است، در این روستا بمانیم. از الان هم نگران روزی هستیم که بخواهیم این مردم عزیز و محروم و دوست‌داشتنی و همه‌ی یادگارها و خاطرات ۲۵ ساله‌ی خودمان و بچه‌ها را ترک کنیم. ما سعی کردیم در همه‌ی زمینه‌ها بچه‌ها را برای زندگی و آینده هم آماده کنیم. برای مثال، برای یاد دادن و بیان ارزش پس‌انداز و خوداتکایی نسبی مالی، بانک کوچکی راه انداخته‌ایم و بچه‌ها ماهانه مبالغی را می‌پردازند که برای خودشان پس‌انداز می شود. ما دفترهای مالی ساده‌ای داریم؛ همه چیز ثبت می شود. اگر هم مقدور شد، ما هم مبالغی به بچه‌ها کمک می کنیم. خوشبختانه بچه‌ها پس‌اندازهای اندکی دارند که می‌تواند در مواقع ضروری به دردشان بخورد. به نظر ما، بچه‌ها و به‌خصوص کودکان، معصوم‌ترین و پاک‌ترین مخلوقات خداوند هستند و بهشت همین جاست، اگر ما بتوانیم به راستی به بچه‌ها خدمت کنیم.

شش سال مسیر ۱۷۵ کیلومتری روستا تا بیرجند را با موتور طی کردیم

من محمدرضا نسایی، آموزگار دبستان عشایری نهضت امیرآباد

قبلاً کسی در منزل خودش مجلس روضه‌ای داشت، ممکن بود برخی که با او مشکل و اختلافی دارند، به آن مجلس نیایند. اما وقتی این مراسم به مسجد منتقل شد، دیگر این محدودیت‌ها برداشته شد. مردم برای مراسم عزاداری، مناسبت‌های مذهبی، کلاس‌های قرآن و احکام و گوش دادن به سخنرانی‌ها و یا جلسات روستا به مسجد می‌آمدند و کم‌کم اینجا مرکزی برای دیدار و تبادل نظر و ارتباط بین همه‌ی اهالی و از جمله معلمان مدرسه شد و برای اینکه مسجد رونق بیشتری داشته باشد و در آن همیشه باز بماند، بچه‌ها نماز خودشان را در مسجد که در جوار مدرسه و در کنار میدان اصلی روستا احداث شد، به جای می‌آورند.



سرچشمه هستم. خوب است در ابتدا عرض کنم بنده و آقای خسروی، همکار عزیزم، از زمان خدمت سربازی و به مدت ۲۸ سال، در کنار هم بوده‌ایم. ما در سال ۱۳۷۶ با یک موتور قرمز روسی با همدیگر به این روستا آمدیم و توفیق داشته‌ایم که در همه‌ی این سال‌ها در کنار همدیگر، در خدمت دانش‌آموزان و اهالی محترم و مهربان آن باشیم. جالب است بگویم ما مدت شش سال این مسیر حدود ۱۷۵ کیلومتری روستا تا شهر بیرجند را با همان موتور طی می‌کردیم، چون درآمد چندانی نداشتیم تا بتوانیم ماشین یا وسیله‌ی بهتری تهیه کنیم.



نقش خانواده‌های ما برای خدمت به دانش‌آموزان روستا بسیار با اهمیت بود

به نظر خوب است اشاره‌ای هم داشته باشم که نقش خانواده‌های ما برای اینکه بتوانیم به‌طور کامل در خدمت دانش‌آموزان عزیز این روستا باشیم، بسیار با اهمیت و تأثیرگذار بوده است. برای نمونه، همسر بنده که مدرک لیسانس زمین‌شناسی داشت، می‌توانست در آموزش و پرورش یا جاهای دیگر جذب کار شود، اما برای اینکه بتواند در غیاب ما به وضعیت فرزندان برسد، قید کارمندی را زد. همسر گرامی آقای خسروی هم با ایشان خیلی همدل و همراه بود. باید از این عزیزان تشکر و قدردانی کنیم.

نکته‌ی دیگر پیمانی است که ما در آغاز کار با هم بستیم. زمانی که به روستا آمدیم، با هم قرار گذاشتیم تا آخر در همه‌ی سختی‌ها و مشقت‌ها و البته خوشی‌ها و شادی‌های کار با بچه‌ها و اهالی محترم روستا در کنار هم باشیم. واقعیت این است که این همراهی و همدلی عامل بزرگی بود تا بتوانیم در اهدافی که برای باسواد کردن و آموختن زندگی به بچه‌ها و استفاده از مشارکت والدین برای اداره‌ی مدرسه و روستا داریم، موفق شویم. ما مثل دو پالی بودیم که اگر یکی نقش خودش را درست انجام نمی‌داد، حتماً این پرواز با مشکل روبه‌رو می‌شد.

با ساختن مسجد نقطه‌ی اتصالی برای همه‌ی ارتباطها و تعامل اهالی فراهم کردیم

اینجا منطقه‌ای روستایی و عشایری است. مردم در عین حال که ممکن است سواد چندانی نداشته باشند، عادت‌ها و اعتقادات و رسم و رسوم خودشان را دارند. ما در ابتدا به دنبال مرکزی برای تجمع همه‌ی اهالی روستا بودیم تا بعد از آن بتوانیم کم‌کم اهداف خودمان را که توسعه‌ی مدرسه و مشارکت مردم در اداره‌ی مدرسه بود، محقق کنیم. ابتدا کار خیلی سخت بود، اما وقتی مسجد به شکل آبرومندانه‌ای ساخته شد، پایگاهی برای تجمع مردم شد. مثلاً اگر

مدرسه را با مشارکت همه‌جانبه‌ی اولیا اداره می‌کنیم

نشستی با فاطمه ثقة‌الاسلامی، مدیر و فاطمه برمکی؛ آموزگار دبستان محدثه

در اولین روز حضور در استان خراسان جنوبی، برای صحبت با خانم ثقة‌الاسلامی، مدیر دبستان دخترانه‌ی محدثه در شهر بیرجند، رفتیم تا پای صحبت‌های ایشان در خصوص اداره‌ی پرجمعیت‌ترین مدرسه‌ی استان و همچنین همکار آموزگارش خانم برمکی بنشینیم. آنچه می‌خوانید مشروح این گفت‌وگوست که علاوه بر انعکاس تجربه‌های خانم ثقة‌الاسلامی، شامل صحبت‌های آموزگار موفقی است که دلایل توفیق خودش را در زمینه‌ی آموختن «مهارت خواندن به دانش‌آموزان»، بیان کرده است.

آشنایی با مدیر مدرسه

به نام خداوند حکیم. فاطمه ثقة‌الاسلامی هستم؛ کارشناس ارشد آموزش ابتدایی. امسال سال سی‌ام خدمتم را در آموزش و پرورش پشت سر گذاشته‌ام. دوران سی‌ساله‌ی خدمتم را در مدرسه‌های زاهدان و قائن گذرانده‌ام و حدود ۱۲ سال است که در بیرجند خدمت می‌کنم. مدت سه سال آخر را به‌عنوان مدیر مدرسه‌ی محدثه، در کنار همکارانم در خدمت دانش‌آموزان عزیز در مدرسه‌ای با ۵۴۳ دانش‌آموز و ۳۲ همکار خوب هستیم.



دلیل پذیرش مسئولیت و اداره‌ی دبستان محدثه

شاید بتوانم بگویم عامل اصلی پذیرفتن این مسئولیت سنگین و لذت‌بردن از آن، علاقه به دانش‌آموزان و انگیزه داشتن برای بودن و زندگی در کنار بچه‌هاست. شاید دلیل اینکه در طول دوره‌ی خدمت دو بار به‌عنوان معلم نمونه در استان معرفی شده‌ام، همین علاقه‌ی بودن با بچه‌ها و خدمت به عزیزانی است که امید و آینده‌ی خانواده‌ها هستند و چشم امید پدر و مادرها.

مجله‌های رشد برای ما الهام‌بخش و در یادگیری دانش‌آموزان مؤثر بوده‌اند

اعتقاد دارم این مجله‌ها که آموزش و پرورش آن‌ها را با هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی اصولی و منطبق بر اهداف آموزشی و تربیتی تهیه می‌کند، بهترین و از مطمئن‌ترین و همچنین در دسترس‌ترین رسانه‌های آموزشی برای مخاطبان هستند. باید بگویم، برای دعوت دیگران به مطالعه یک شعار داشته‌ام و همیشه به همکارانم گفته‌ام: «بخوانیم تا بخوانند!» یعنی اگر ما به مطالعه و خواندن کتاب و رسانه‌های آموزشی مثل مجله‌های رشد اعتقاد داریم، تنها راه اشاعه و معرفی و تشویق دیگران به مطالعه‌ی این منابع، آن است که خودمان اهل مطالعه و تفکر و اندیشیدن باشیم. خاطر هست، زمانی که آموزگار پایه‌ی چهارم یکی از دبستان‌های بیرجند بودم، مسئولیت دریافت و توزیع مجله‌ها را هم بر عهده داشتم. زمانی که مجلات رشد می‌رسید، هر درسی که در آن ساعت خاص داشتیم تعطیل می‌شد و با همکاری و اشتیاق دانش‌آموزان، آن ساعت به بررسی و دسته‌بندی مجله‌ها برای توزیع بین معلمان و دانش‌آموزان می‌گذشت. و وقتی دانش‌آموزان انگیزه، اشتیاق و شور و علاقه‌ی معلمان را در خصوص مجله‌ها می‌دیدند، ناخودآگاه نسبت به آن‌ها (که جدای از محتوا، خوش‌بختانه از جلد و رنگ و لعاب خوبی هم برخوردار بودند) کنجکاو می‌شدند و با مراجعه به آن‌ها، علاقه‌مند و مشتري‌شان می‌شدند. در یکی از همین جلسات، ناگهان چشمم به مقاله‌ای با عنوان «نخ وسیله‌ای کمک‌آموزشی است!» افتاد که خودم برای مجله فرستاده بودم. ناگهان از شوق فریاد زدم: «بچه‌ها! ببینید، مقاله‌ی من در مجله چاپ شده است!» هنوز شیرینی این اتفاق خوب که نظر بچه‌ها را هم جلب کرده بود، در کامم باقی است.

کلید موفقیت ما مشارکت همه‌جانبه‌ی اولیاست

نکته‌ی مهم دیگر در خصوص اداره‌ی دبستان محدثه، با این جمعیت زیاد، استفاده از مشارکت اولیاست؛ موضوعی که همیشه از برنامه‌ها و اولویت‌های من در اداره‌ی مدرسه بوده است و زمانی هم که معاون آموزش ابتدایی شهرستان بودم، خیلی به آن تأکید و برای اجرایی شدن آن به همکارانم سفارش می‌کردم. نباید این واقعیت را فراموش کنیم که مدرسه‌های ما معمولاً با مشکلات سرانه و مالی روبرو هستند و اصلاً جدای از این مشکلات، فلسفه‌ی مشارکت اولیا در اداره‌ی مدرسه این است که خانه و مدرسه بتوانند با هم‌افزایی و کمک به یکدیگر، شرایط و فضای بهتر و جذاب‌تری را برای تربیت و آموزش بچه‌ها فراهم کنند.

هر سال برای مدرسه شعار سال انتخاب می‌کنیم

هر سال با مشورت همکاران و مشارکت دانش‌آموزان شعاری



برای موفقیت در کارم بیشتر روی ترکیبات کار می‌کنم

بقیه‌ی بچه‌های کلاس هم قبل از عید و پیش از تمام شدن حروف الفبا، قادر به خواندن کتاب‌های داستان هستند. به نظر می‌توان این موضوع را نقطه‌ای مثبت در کار معلم ارزیابی کرد. دلیل آن هم می‌تواند این نکته باشد که من در کلاس درس، به جای اینکه بگویم بچه‌ها جزء به جزء درس را بخوانند، بیشتر روی ترکیبات کار می‌کنم.

البته در آموزش و پرورش مرسوم است که آموزش با کلی خوانی، مانند آزاده، امیر و ... شروع می‌شود و سپس به جزئیات پرداخته می‌شود. من خودم ابتدا از نگاره‌ها و با کارت خوانی کارم را شروع می‌کنم. زمانی که نگاره‌ها تمام می‌شود، بچه‌ها حتی بدون تصویر هم می‌توانند بخوانند. چون ما با انجام انواع بازی‌ها یا داستان‌های ساده تلاش می‌کنیم بچه‌ها مفاهیم را بهتر بفهمند، یاد بگیرند و قادر به خواندن شوند.

روش آموزش هم این‌گونه است که داستان‌های ساده‌ای را که مثلاً درباره‌ی آزاده و امیر نوشته‌ام، به بچه‌ها می‌دهم و از آن‌ها می‌خواهم نگاره‌هایی را که درباره‌ی این دو خوانده‌اند، پیدا کنند و دور آن‌ها خط بکشند. با این روش (چون شکل کلی کلمه در ذهن آن‌ها می‌نشیند)، بچه‌ها اگر بخواهند املا این کلمات را بنویسند، سریع می‌نویسند و در مرحله‌ی خواندن نیز اشتباه نمی‌کنند.

مطالب خواندنی که در اختیار بچه‌ها می‌گذارم، معمولاً از مجله‌های رشدند

در این شیوه‌ی تدریس، به مرور که جلو می‌رویم و مثلاً به درس «بود» می‌رسیم و بچه‌ها کلمه‌ی «بود» را یاد می‌گیرند، مطالب خواندنی دیگری در اختیارشان می‌گذارم که عمده‌ی آن‌ها شامل مجله‌های رشدند. کلمات و جملات در این مجله‌ها از اندازه‌ی مناسبی برخوردارند و در ضمن درست‌نویسی شده‌اند و برای کار آموزش خیلی مناسب هستند.



را برای مدرسه انتخاب می‌کنیم و در طول سال، درباره‌ی آن فعالیت‌هایی انجام می‌دهیم تا موضوع محوری آن شعار در عمل اجرایی و برای بچه‌ها نهادینه شود. شعار امسال ما هم «من حجاب را دوست دارم» انتخاب شده است. تلاش می‌کنیم بچه‌ها را با زبانی قابل فهم و جذاب با فلسفه‌ی حجاب، زیبایی‌های حجاب مورد نظر دین مبین اسلام و دیگر جوانب آن آشنا کنیم.

آشنایی با آموزگار موفق دبستان

فاطمه برمکی هستیم. فوق لیسانس روان‌شناسی تربیتی دارم و حدود ۱۵ سال است در پایه‌ی اول دبستان تدریس می‌کنم. به نظرم می‌رسد آموزش برای بچه‌ها به گونه‌ای بوده است که آن‌ها در زمینه‌ی خواندن به راحتی توانایی لازم را پیدا کرده‌اند. به گونه‌ای که برخی از دانش‌آموزان کلاس من، در دی‌ماه که هنوز آموزش حروف و کتاب درسی تمام نشده است، می‌توانستند کتاب ساده‌ای را به راحتی بخوانند. البته این بچه‌ها معمولاً بچه‌هایی هستند که در طول سال هم فعال‌تر از دیگر دانش‌آموزان هستند و توانایی‌هایی دارند که ممکن است از قبل در معرض برخی آموزش‌ها قرار گرفته باشند.





● درباره‌ی آقا معین شخم‌گر که انگار در حال حاضر هم به تحصیلات خود ادامه می‌دهند بر ایمان بگوئید.

دانش‌آموزی با نام «معین شخم‌گر» از روستای تیغ در ۸۰ کیلومتری قاین را شناسایی کردم که در خانواده‌ای پرجمعیت و غیربرخوردار زندگی می‌کرد. با خانواده‌ی معین تماس گرفتم و دلیل نیامدن فرزندشان به مدرسه را جویا شدم. متوجه شدم کمبود امکانات و نبود وسیله‌ی نقلیه برای تردد به شهر، یا بهتر است بگویم نبود امکان تأمین هزینه‌ی آن باعث شده است خانواده‌ی او از آوردنش به قاین، که مستلزم رفت و آمد روزانه بود، منصرف شوند و معین

در عمل از تحصیل باز بماند. و چون سن معین هم در آستانه‌ی محرومیت از تحصیل بود، در شرایط حساسی قرار داشت. با هر مشق‌تی که بود، خانواده‌ی ایشان را قانع کردم بازدیدی از کلاس درس من داشته باشند. معین با مادرش به کلاس درس آمدند. گویا از تدریس من برای بچه‌های نابینا راضی بودند، اما مادر معین گفت فرزندم برای رفت و برگشت به قاین نیاز به کسی دارد که حداقل او را به سرویس بین شهر و روستا برساند و من عملاً قادر به چنین کاری (آن هم هر روز) نیستم. من که شرایط حساس معین را می‌دیدم و می‌دانستم اگر این امکان هم از او گرفته شود، برای همیشه از تحصیل و شاید زندگی معمولی محروم خواهد شد، گفتم، اگر به من اجازه بدهید، این مسئولیت را به شخصه برعهده می‌گیرم و کار تحویل گرفتن معین از سرویس و رساندن او به سرویس بعد از کلاس را عهده‌دار می‌شوم. خدا را شکر خانواده‌ی معین این مسئولیت را به من سپردند و توفیق پیدا کردم که شش سال تمام، هم‌روزه ایشان را از ترمینال قاین (که فاصله‌ی زیادی با مرکز آموزشی رشد دارد) تحویل بگیرم و بعد از ساعت آموزشی هم او را به ترمینال و سرویس روستا برسانم. برخی روزهای برفی و بارانی یا مواقعی که مینی‌بوس روستا رفته بود، یا آن روز سرویس نداشت هم در منزل میزبان معین بودیم. همه‌ی این اتفاقات را فرصت‌هایی می‌دانم که خداوند متعال برای خدمت به این بچه‌های معصوم در اختیار من و خانواده‌ام قرار داده است و از این بابت خداوند مهربان را شکرگزارم. خوشبختانه معین عزیز در حال حاضر در مشهد و در پایه‌ی یازدهم در حال تحصیل است.

● بعد از آن هم این فعالیت‌های سخت اما دلسوزانه‌ی شما ادامه پیدا کرد؟

همین‌طور است. بعد از آن هم دانش‌آموز دیگری به نام علی

معلم یعنی روشنی

محمد محمددوست، آموزگاری که با دانش‌آموزان نابینای خود زندگی می‌کند!

از دفتر مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی تا شهرستان قاین در خراسان جنوبی حدود ۱۰۲۰ کیلومتر فاصله وجود دارد، اما سرجمع مسافت‌های متعددی که آقای محمددوست برای شناسایی دانش‌آموزان نابینا یا کمک در تردد آنان بین شهر و روستا طی کرده است، چندین برابر این هزار کیلومتر است. فرصتی پیش آمد تا در آغازین روزهای سال تحصیلی (۱۳۹۹-۱۳۹۸) در مرکز آموزشی رشد شهرستان قاین پای صحبت‌های این آموزگار دلسوز بنشینیم و روایت خواندنی او از تلاش‌هایش برای کمک به دانش‌آموزان نابینای شهرستان را از زبان خودش بشنویم.

● آقای محمددوست خبر تلاش‌های شما برای کمک به دانش‌آموزان نابینا رسانه‌ای شده است و ضمن معرفی مختصر خودتان، از زمان آغاز این تلاش‌ها بگوئید.

در سال ۱۳۸۶ در مرکز تربیت‌معلم بلال حبشی تهران تحصیلاتم را در رشته‌ی کودکان استثنایی با گرایش دانش‌آموزان نابینا و کم‌بینا آغاز کردم. بعد از پایان تحصیل در مقطع کاردانی، به شهرستان قاین آمدم. در حال حاضر دانشجو دوره‌ی کارشناسی ارشد هستم. براساس وظیفه‌ای که به من محول شده بود، موظف بودم دانش‌آموزان نابینا را در کلاس‌های اول یا دوم آموزش بدهم. اما واقعیت این است که من در حیطه‌ی آموزش به این وظایف قانع نبودم و زمانی که می‌دیدم افراد نابینای زیادی از تحصیل بازمانده‌اند، رنج می‌بردم.

به همین دلیل، با بهزیستی ارتباط برقرار کردم و خواستم با شناسایی این افراد، برای آموزش آنان اقدام کنیم. تعداد زیادی از بچه‌های نابینا، به دلیل اینکه سنشان بالا رفته و جذب مدرسه‌ی نابینایان نشده بودند آموزگار مخصوص نابینایان هم نبوده، از تحصیل بازمانده بودند. در این شرایط، آینده‌ی آنان در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.



مسئله‌ی حسین برایم مهم بود، او را نزد متخصص فرستادم. نظر دکتر هم بر پیشرفت بیماری بود. بلافاصله آموزش خط بریل (ویژه‌ی نابینایان) را برای حسین آغاز کردیم. آموزش را به گونه‌ای پیش بردیم که وقتی بعد از سه ماه بینایی خود را متأسفانه به‌طور کامل از دست داد، اما خوشبختانه به خط بریل و استفاده از آن کاملاً مسلط شده بود.

تا سال سوم ابتدایی ما دیگر مشکلی (جز نابینایی) با این دانش‌آموز نداشتیم، اما در پایه‌ی سوم، وقتی املا می‌گفتم، او از من می‌خواست مقداری بلندتر صحبت کنم.

با پدید آمدن این شرایط، ما در موقعیت سختی قرار گرفته بودیم، چون در عمل، آموزش به دانش‌آموز نابینا و ناشنوا شدنی نیست. معمولاً در چنین شرایطی بچه باید مدرسه را ترک کند.

وضعیت حسین اصلاً خوب نبود، اما نکته این بود که من تا ناشنوایی کامل حسین دو سه هفته‌ای فرصت داشتم. با استفاده از همین فرصت طلایی و توکل بر خداوند، طرحی را در ذهنم پروراندیم و خطوط بریل را که حسین با آن‌ها آشنایی داشت، روی انگشتان دستان دانش‌آموزم طراحی و پیاده کردم و به او آموختم که چگونه با لمس بخشی از قسمت پشت انگشتان دست‌هایش، منظور من را تشخیص دهد.

باید بگویم نقاط خط بریل از شش نقطه شروع شده است. ما همین شش نقطه را روی انگشت‌های میانی دستان حسین پیاده کردیم و به او آموختیم که چگونه با لمس این نقاط، کلمات را تشخیص دهد و با ما ارتباط برقرار کند. خوشبختانه این ایده در عمل هم مؤثر و کارآمد بوده است.

در حال حاضر حروف الفبا و آموزش قرآن را با همین روش با حسین کار می‌کنم و او پیشرفت خوبی هم دارد. مثلاً امروز با حسین درس املا داشتیم که من به همین شیوه مطالب را بیان و تفهیم می‌کردم و دانش‌آموزم آن را با دستگاه پرکینز پیاده می‌کرد.

مظفری داشتیم که بعضی روزها از من درخواست می‌کرد و کاغذهای پرکینز و دستگاه بریل را با خود به خانه ببرد و در خانه از آن‌ها استفاده کند. در لابه‌لای صحبت‌های علی فهمیدم که او خواهری نابینا و بازمانده از تحصیل دارد و پنهان کاری خانواده باعث شده بود آن عزیز هم از تحصیل محروم شود.

دوباره فعالیت‌ها را شروع کردم و مدت‌های مدیدی که شاید بالغ بر ۳۰ ساعت می‌شد، در قالب مشاوره، با خانواده‌ی علی صحبت کردم. در نهایت راضی شدند بعد از ظهرها که کسی در مرکز نیست، به‌طور اختصاصی به ایشان درس بدهم. خوشبختانه این دختر خانم در همان روز و جلسه‌ی اول به اندازه‌ی سه تا چهار ماه پیشرفت کرد و به لطف خداوند توانستیم تا پایه‌ی سوم ابتدایی با ایشان کار کنیم. او پایه‌ی ششم ابتدایی را در مدرسه‌ی شقایق خواند. در دوره‌ی راهنمایی هم خودم معلمش بودم. بعد هم چهار سال دبیرستان را با موفقیت طی کرد. دانش‌آموزی که در سن ۱۶ سالگی او را شناسایی کرده بودم، در حال حاضر در رشته‌ی مهندسی کامپیوتر در قاین مشغول به تحصیل است.

● آیا بابت این کارهای اضافه، دستمزد اضافی هم دریافت کرده‌اید؟

خدا را شکر از پول شخصی خودم در این راه هزینه کرده‌ام. البته هیچ چشمداشت شخصی هم در این زمینه ندارم. دانش‌آموز دیگری را در سن ۲۴ سالگی شناسایی کردم که چون محل سکونت خانواده‌ی ایشان هم حدود ۸۰ کیلومتر تا قاین فاصله دارد، برخی اوقات من به منزل ایشان می‌رفتم و گاهی اوقات هم او به مدرسه می‌آمد. خوشبختانه این دانش‌آموز هم در حال حاضر در حال فراگیری درس‌های حوزوی است و در عمل از تحصیل باز نمانده است. خود ایشان می‌گوید بعد از این اتفاق دنیای من روشن شده است. به نظر من، معلم در دنیای این کودکان معصوم نور می‌افشاند و روشنی می‌پراکند تا آنان بتوانند راه زندگی خود را بهتر و راحت‌تر پیدا کنند. این کاری است که قیمت ندارد.

● امروز فرصتی شد که در کلاس درس شما با «حسین آقا اسدالهی» که انگار معلولیت شدیدی هم دارد، آشنا شویم. از حسین برایمان بگویید.

حسین دانش‌آموزی بود که در مهد کودک و با شرایط بینایی کامل حضور داشت، اما در طرح سنجش بینایی و شنوایی ورود به دوره‌ی ابتدایی، متوجه نقص در بینایی ایشان شدم و او را به دکتر ارجاع دادم. نظر دکتر هم این بود که حسین نقص بینایی جزئی دارد، اما می‌تواند در مدرسه‌ی عادی درس بخواند. شش ماهی گذشته بود که یک روز والدین حسین مراجعه کردند و گفتند فرزندشان در خواندن درس‌ها مشکل پیدا کرده است. چون به‌عنوان معلم،

غفلت نکنیم!

از ظرفیت تجربه و توانمندی آموزگاران

گفت‌وگو با مدیر و دو تن از آموزگاران، دبستان حسین‌آباد سادات

طرح امتیاز آورد و به‌عنوان بهترین طرح شناخته شد. زمانی که من متوجه ماجرا شدم، با یک عذرخواهی و تلفن موضوع را جمع کردند. در آموزش و پرورش روش‌های تشویقی که می‌تواند در انگیزش و علاقه‌مندی و مشارکت معلمان در کارها خیلی مؤثر باشد، باید به درستی صورت گیرد. اگر می‌خواهیم در آموزش و پرورش تحول، رشد و توسعه اتفاق بیفتد، نباید از این ظرفیت عظیم و بسیار سازنده غافل شویم.

شهرهای بزرگ معمولاً در حاشیه‌ی خود شاهد تشکیل اجتماعاتی هستند که از دور هم آمدن مهاجران به این مراکز و با امید زندگی بهتر تشکیل می‌شوند. شهرستان بیرجند به‌عنوان مرکز خراسان جنوبی نیز از وجود چنین پدیده‌هایی بی‌نصیب نمانده است. اما توجه مسئولان آموزش و پرورش استان باعث شده است این مدرسه‌ها و از جمله دبستان حسین‌آباد سادات، در همسایگی بیرجند، با وجود محدودیت‌های ناشی از حاشیه‌نشینی، از خدماتی درخور، از جمله آموزگاران با تجربه و با انگیزه برای مدرسه بهره‌مند باشد. فرصتی دست داد تا پای صحبت‌های مدیر و دو تن از آموزگاران این دبستان بنشینیم و شنوای نظرات و حرف دل آنان باشیم.

محمد رضانی
آموزگار دبستان حسین‌آباد سادات



● با تشکر از حضور شما در این گفت‌وگو، لطفاً از سابقه‌ی خدمتی خود بگویید.

به نام خدا. محمد رضانی هستم و ۲۹ سال سابقه‌ی خدمت دارم. سال ۱۳۶۹ وارد آموزش و پرورش شدم و مدرک کارشناسی آموزش ابتدایی دارم. من بیش از ۲۰ سال از خدمتم را در مناطق مرزی و روستایی دارای شرایط سخت مانند ماخونیک، ماهی‌رود، چنشت، مختاران و روستاهای منطقه‌ی سربیشه گذرانده‌ام. در ابتدا عرض می‌کنم تنها با تفکر و مطالعه و دانستن می‌توان در راه سخت و البته مؤثر معلمی موفق بود.

● با این وصف، آموزش و پرورش باید از وجود همکاری‌مانند شما بهره‌ی خوبی برده باشد!

ما تلاش خودمان را انجام داده‌ایم، اما با تأسف باید بگوییم، آموزش و پرورش نتوانسته است آن‌گونه که شایسته است از نیروهای نخبه‌ی اندیشمند و جمعیت بالای خود که می‌تواند ظرفیت عظیمی برای اداره‌ی این دستگاه مؤثر و مفید فراهم کند، به درستی استفاده کند. برای نمونه باید عرض کنم، من خودم در حدود سال ۱۳۸۵ که در منطقه‌ی سربیشه مشغول خدمت بودم، طرحی با عنوان «طرح سنجش نیروهای سازمان و ارتقای سطح کیفی کارکرد آنان» ارائه کرده بودم که متأسفانه با نام دیگری در تهران ارائه شد، در بین ۳۵۰



امید معماری
آموزگار پایه‌ی اول دبستان حسین آباد سادات

● با تشکر از حضورتان در این گفت‌وگو، برای مخاطبان مجله‌ی رشد آموزش ابتدایی از خودتان بگویید.

امید معماری هستم؛ آموزگار ابتدایی دبستان حسین‌آباد سادات و فوق‌لیسانس آموزش ابتدایی. سال گذشته در این دبستان آموزگار پایه‌ی ششم بودم. امسال چون کلاس پایه‌ی اولمان به دو کلاس تبدیل شد، آموزگار پایه‌ی اول شدم و چون به معلمی علاقه دارم، پایه‌ی تحصیلی برایم فرق نمی‌کند. همان‌طور که می‌بینید، روپوش سفید پوشیده‌ام. باید بگویم که همیشه در کلاس درس با روپوش سفید و ظاهر آراسته حضور پیدا می‌کنم و اعتقاد دارم ظاهر، منش و روش شخصی آموزگار در رفتار و الگوپذیری دانش‌آموزان خیلی مؤثر است.

از نگاه من، اصل فعالیت‌های مدرسه باید بر نیاز و علاقه‌ی دانش‌آموزان و شرکت آنان در فعالیت‌های درسی مبتنی باشد که این فعالیت‌ها می‌توانند در درس‌هایی مانند علوم و کارهای آزمایشگاهی نمود بیشتری داشته باشند. به این ترتیب، معلم می‌تواند ارتباط بهتر، سازنده‌تر و مؤثرتری با دانش‌آموزان برقرار کند. من از فضای مدرسه و محیط استفاده می‌کنم. خوشبختانه دانش‌آموزان هم از این کار راضی هستند. امسال در حیاط مدرسه شکل‌ها و بازی‌هایی برای بچه‌ها طراحی کرده‌اند که من سعی می‌کنم از همین شکل‌ها و طرح‌ها برای آموزش ریاضی و دیگر درس‌ها استفاده کنم.

این موضوع هم نتیجه‌ی این است که به استفاده از بازی در آموزش و تأثیر مثبت آن خیلی اعتقاد دارم. در عمل هم مشاهده کرده‌ام که بچه‌ها از این طریق بهتر و مؤثرتر یاد می‌گیرند و یادگیری آن‌ها عمیق‌تر و لذت‌بخش‌تر می‌شود.

نکته‌ی دیگر هم این است که سعی می‌کنم کار را از جایی به صورتی که بچه‌ها دوست دارند آغاز کنم و آن را به اهداف و نتایجی خاتمه دهم که به لحاظ آموزشی و تربیتی مورد نظر است. همیشه حواسم هست که وقتی بچه‌ها خسته می‌شوند، تدریس را متوقف کنم یا شعرهای کتاب درسی را همراه با صداهای جذاب و حرکات جالبی که بتوانند بچه‌ها را با درس همراه کند، همراه و در واقع آن‌ها را باب میل بچه‌ها اجرا کنم. به حرکت و تحرک معلم در کلاس خیلی بها می‌دهم. شاید بتوانم بگویم گاهی اوقات در همان فضای کوچک کلاس می‌دوم و سعی می‌کنم توجه بچه‌ها را به موضوع درس جلب کنم. آن‌ها نیز به حرکت و تحرک بیشتری وادار می‌شوند. با این شیوه، مدیریت کلاس هم آسان‌تر می‌شود و برخلاف نگاه مرسوم که گمان می‌کنیم کلاس ساکت برای تدریس و فعالیت بهتر است، اتفاقاً همین تحرک و شادابی باعث می‌شود دانش‌آموزان در کلاس مشارکت بیشتری داشته باشند و کنترل کلاس آسان‌تر شود.

● به نظر شما کلید موفقیت آموزگار در تدریس و برخورد

با دانش‌آموزان چیست؟

کلید موفقیت آموزگار، توجه به تفاوت‌های فردی است. تفاوت و تنوعی که نشان از وجود قادر متعال و عالمی دارد که ما باید ضمن آگاهی از آن، از این تفاوت‌های خدادادی به درستی و شایستگی استفاده کنیم.

من در بخشی از خدمت معلمی، در روستای بیست‌کنج (در فاصله‌ی ۱۱۵ کیلومتری بیرجند) معلم بوده‌ام که حتی آب خوردن به راحتی در دسترس نبود. بچه‌ها آب آشامیدنی خود را از چشمه تهیه می‌کردند و معلمی در آن شرایط، با همه‌ی آن محرومیت‌ها و مشکلات، درس‌های بزرگی برای ما و دیگر معلمان داشت. ما تلاش می‌کنیم از این تجربه‌ها برای بهتر شدن کار خودمان و خدمت بیشتر به دانش‌آموزان استفاده کنیم.

درواقع می‌توان گفت مادر کنار بچه‌ها در مدرسه‌ی زندگی فعالیت کرده‌ایم و این تجربه‌های سخت اما موفق نشانگر این است که به درستی به معلمی هنر گفته‌اند.

● از مدیر محترم دبستان هم خواهش می‌کنم خودشان را معرفی کنند.

بسم‌الله الرحمن الرحیم. حسین پندور هستم. امسال و با شروع مهر، سال سی و یکم خدمتم را آغاز کرده‌ام. لیسانس ادبیات فارسی دارم و بیشترین مدت زمان خدمت معلمی را در روستاهای استان گذرانده‌ام. الان هم در این مدرسه با حدود ۱۴۰ دانش‌آموز، هیچ نیروی معاون و کمکی و حتی یک خدمتگذار نداریم و برابر روال معمول اداری باید مدرسه را با همه‌ی محدودیت‌ها اداره کنیم. البته باید اذعان کنم که این شرایط سخت برای ما سبب خیر شده است و ما یاد گرفته‌ایم به جای منتظر ماندن برای رسیدن امکانات و تجهیزات اداری، به توان و امکان خودمان تکیه کنیم. هیچ بهانه‌ای برای کوتاهی در خدمت به دانش‌آموزان و همکاران عزیز پذیرفتنی



نیست. به نظرم اگر فرد در هر شرایط و با هر عنوانی به کار و حرفه‌ی خود اعتقاد داشته باشد، انگیزه‌ی لازم را پیدا خواهد کرد. آن‌گاه است که می‌تواند در شرایط سخت و با امکانات کم هم کارش را انجام دهد و از انجام آن و دیدن موفقیت‌های دانش‌آموزانش لذت ببرد.

● اما همیشه این‌طور نیست و معمولاً همکارانی که تجربه‌ی کمتری دارند، به راحتی نمی‌توانند با شرایط سخت و ناآشنا کنار بیایند.

همین‌طور است. ما هم گاهی اوقات مشاهده می‌کنیم همکاران جدید برای همراه شدن با شرایط و پذیرفتن سختی‌های کار تردید دارند. برای مثال، برخی همکاران جدید ما از آمدن به این مدرسه که کمتر از ۲۰ دقیقه با بیرجند فاصله دارد، گلایه‌مندند. این در حالی است که ما فاصله‌های طولانی را که گاه تا دو ساعت و نیم هم طول می‌کشید، در برف و باران و با موتور طی می‌کردیم تا به روستا و مدرسه‌ی محل کارمان برسیم.

● نظر شما در خصوص مشکلات و مسائلی که به خصوص در حوزه‌ی آموزش و پرورش و در ارتباط با معلمان مطرح است، چیست و چه انتظاراتی از مسئولان محترم دارید؟

من بارها در صحبت با همکارانم گفته‌ام که حقوق معلمی ما کم نیست، اما وقتی در مقایسه با دیگر افراد در سازمان‌های مشابه، شاهد تفاوت‌های فراوان و با فاصله‌ی زیاد هستیم، این نگرانی و دلخوری پیش می‌آید که چرا باید چنین تفاوت‌ها و احياناً بی‌عدالتی‌هایی وجود داشته باشد و متأسفانه همین تفاوت‌های بی‌مبنا و غیراصولی باعث بی‌انگیزگی و گلایه‌ی همکاران ما می‌شود.



حسین پندور
مدیر دبستان حسین آباد سادات